

واکنش امام علی به ماجرای سقیفه در نهج البلاغه

دکتر علی ناظمیان فرد^۱

تاریخ دریافت: ۹۴/۰۴/۱۳

تاریخ پذیرش: ۹۴/۰۹/۱۵

چکیده

ابوبکر بن ابی قحافه به محض دریافت خبر تجمع انصار خزرگی به رهبری سعد بن عباد در سقیفه بنی ساعده، بدون فوت وقت، به همراه عمر بن خطاب و ابوعبیده جراح به این محل شتافت و در غیاب رقبای هاشمی خود - علی و عباس - توانست با تاکید بر خویشاوندی با رسول خدا (ص) و برتری قریش بر سایر قبایل عرب، بارزترین تجلی عقل سیاسی عربی را در پرتو منطق قبیله ای برای بیعت با خود تهییج کند. پرسشی که در کانون توجه این مقاله قرار دارد این است که انتخاب ابوبکر در سقیفه بنی ساعده، چه واکنشی را از جانب امام علی (ع) برانگیخت؟

یافته‌های این پژوهش که مبتنی بر روش توصیفی تحلیلی و مستند به خطبه‌های نهج البلاغه و داده‌های تاریخی است، نشان می‌دهد که آن حضرت، قاطعانه به نفی منطق قبیله ای سقیفه پرداخت اما در همان حال، با هوشمندی و درایت، به اتخاذ «راهبرد صبوری» و اجتناب از وحدت شکنی روی آورد تا کیان اسلام از هرگونه خطر احتمالی در امان بماند.

واژه‌های کلیدی: امام علی، سقیفه، نهج البلاغه، راهبرد صبوری، ابوبکر، منطق قبیله ای، سیادت جاهلی

مقدمه

^۱ دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه فردوسی مشهد nazemian@um.ac.ir

علی بن ابی طالب (ع) که به حیث قرابت با رسول الله (ص)، سبقت در ایمان، مصاحبت با پیامبر، پیشتازی در جهاد و فهم عمیق و شگفت‌انگیزش از قرآن و معارف دینی و مهمتر از همه، توصیه پیامبر در غدیر خم، شایسته‌ترین فرد برای جانشینی رسول خدا در امر هدایت امت اسلامی بود، در گرماگرم تغسیل و تکفین پیامبر، از حادثه غیر منتظره سقیفه با خبر شد که طی آن ابو بکر توانسته بود با طرح ادعای قرابت با پیامبر، جمعیت حاضر را به انفعال بکشاند و نظریه حاکمیت قریش را بر مدعیان تحمیل نماید.

منطقی که ابو بکر در سقیفه به کار گرفت و موجب بر آمدن وی بر اریکه قدرت و خلافت شد نه تنها ادعای انصار خزرگی را که از واژه سلطه یابی مهاجرین به آن محل شتافته بودند به حاشیه راند، بلکه واکنش جدی امام علی را نیز در پی آورد که راهبرد قریش را در انتخاب ابو بکر، «بازگشت بلیه جاهلی» خواند و خود را سزاوارتر از منتخب سقیفه در هدایت و اداره جامعه شمرد.^۱

نهج البلاغه به عنوان مهمترین منبعی که خطبه‌ها و نامه‌های امام را در خود جای داده است، می‌تواند در کنار منابع تاریخی یاریگر ما در شناخت مواضع ایشان نسبت به رویداد سقیفه باشد و به فهم راهبرد آن حضرت در مواجهه با منطق بازیگران و کارگردانان سقیفه کمک کند.

امام در خطبه‌های متعدد به ماجرای سقیفه و میراث رבוده خود و شرایطی که جامعه اسلامی پس از رحلت پیامبر به آن دچار شد، اشاره می‌کنند و از مشی خود در برابر وضعیت حاکم سخن می‌گویند. فهم راهبرد ایشان در آن شرایط، در گرو واکاری منطق حاکم بر سقیفه است که در پی خواهد آمد.

منطق انصار و مهاجرین در سقیفه

کسانی که در سقیفه جمع شدند شخصیت‌هایی بودند که به دعوت سعد بن عباده خزرگی در آنجا حضور یافتند.^۲ خزرجیان بر اساس قرائن و شواهدی دریافته بودند که چون قریش، تکاپوهای خود را در جهت نیل به جانشینی رسول خدا ساماندهی کرده است، امکان دستیابی علی (ع) به خلافت وجود ندارد.^۳ لذا رقابت دیرینه انصار با قریش و واژه ای که از سلطه یابی آنها بر جامعه اسلامی داشتند موجب شد تا در سقیفه حضور یابند و مسئله جانشینی پیامبر را در میان خود حل کنند. نفس این فراخوان و گردهمایی، پدیده غیر متعارفی نبود. انتظار می‌رفت کسی در آن میان به عنوان سید و حاکم برگزیده شود که از شهرت، اعتبار و اقتدار بیشتری برخوردار باشد و در آن میان جز سعد بن

عباده خزرجی که با پدر و پدر بزرگش - سه نسل پی در پی - سیادت خزرج را بر عهده داشتند، کسی واجد این اوصاف نبود.^۴

متأسفانه از جزئیات پیشینیه شخصی بزرگان حاضر در سقیفه - بجز سه نفر - اطلاع روشنی در دست نیست. بعید نیست که نسل‌های بعدی انصار کوشیده باشند تا خاطره آزار دهنده حضور نیاکاشان را در طرح نافرجام سقیفه که بعدها از آن به مثابه یک حرکت ضد اسلامی تعبیر شد، بپوشانند.^۵ گرچه با قاطعیت نمی‌توان داوری کرد که اگر اجتماع سقیفه شکل نمی‌گرفت، ابو بکر و یارانش چگونه و با چه روشی می‌خواستند بر منصب خلافت چنگ اندازند؛ اما به یقین گردهمایی سقیفه، روند تلاش مهاجرین را برای نصب ابوبکر به جانشینی پیامبر و حذف علی بن ابی طالب تسریع کرد.^۶

تنی چند از قبیله اوس که به ظاهر از اقدام سعد بن عباده در عدم دعوت از نمایندگان مهاجرین ناخشنود بودند، با ارسال پیکی، ابو بکر و عمر را از گردهمایی سقیفه و نیت سعد بن عباده با خبر کردند.^۷ به باور آنها، طرح جدایی طلبانه و قبیله‌گرایانه سعد بن عباده و یارانش می‌توانست زمینه ساز فتنه و برادرکشی در میان مهاجر و انصار شود.^۸ به همین سبب، به ظاهر، به حمایت از ایده «امت» پرداختند که پیش از این، پیامبر اسلام به طرح آن جهت تضعیف ساخت اجتماعی قبیله همت گماشته بود تا ساختار تنگ قبیله‌ای را در فراخانی مفهوم «امت اسلامی» در هم شکند و هویت سیاسی و دینی یکپارچه‌ای را پی‌ریزی نماید.^۹

ابو بکر، عمر و ابو عبیده جراح به محض دریافت این خبر به سقیفه شتافتند تا نگذارند که انصار مدینه بدون حضور مهاجرین، در چنین طرح سر نوشت سازی وارد شوند. ابو بکر با زیرکی و هوشمندی تمام، ابتدا به فراخور جو ملتهب سقیفه، سخنانی در باب منزلت انصار بیان کرد تا آتش عواطف آنها را که علیه مهاجرین زبانه می‌کشید، فرونشاند و اعصاب جمعیت متهیج و آشفته را برای القای منویات خود در برتری مهاجرین تخدیر نماید.^{۱۰} مجادله او با سعد بن عباده در برتری قریش، با استناد به خبر واحد «الائمه من قریش»، و نیز احتجاج دستیارش - عمر - در برابر حباب بن منذر، با تکیه بر انتساب قریش به پیامبر، بیشتر حاضران در سقیفه را به انفعال کشاند^{۱۱} تا خود به عنوان شیخ قریش عهده دار ولایت امر شود.

تردید نیست که انصار مدینه از بیم سلطه قریش در سقیفه جمع شده بودند تا مسئله جانشینی پیامبر را در میان خود حل کنند.^{۱۲} ادعای سعد بن عباده و حباب بن منذر در سقیفه، گویای این معنا

بود که انصار خزرجی، خود را سزاوارتر از قریش در امر خلافت و مدیریت جامعه اسلامی می‌دیدند^{۱۳} اما استناد ابوبکر به خبر واحد «الائمه من قریش» نه تنها ادعای برتری جویانه انصار را به چالش کشید^{۱۴} بلکه بر اصل دیگری نیز انگشت تاکید نهاد که از چشم انصار به دور مانده بود و آن اینکه، رهبران قبایل عرب از حاکم غیر قریشی متابعت نخواهند کرد^{۱۵}.

توسل ابوبکر به حدیث یاد شده، نه تنها انصار را از دایره صلاحیت جانشینی پیامبر بیرون راند و بعدها موجب پدید آمدن نظریه حاکمیت قریش در اندیشه سیاسی اسلام گردید، که حتی الگوها و معیارهای دینی را نیز به عنوان مبنایی برای استحقاق در امر رهبری جامعه اسلامی نادیده گرفت^{۱۶}. مسلماً بی توجهی ابو بکر به این امر، نشان از این داشت که او در مقام یک رجل سیاسی، به ظاهر می‌خواست نقش یک سیاستمدار واقع گرا را ایفا کند و به زعم خود از وحدت امت اسلامی در زیر چتر واحدی که پیامبر در مدینه برافراشته بود محافظت نماید؛ وحدتی که از نظر او چیزی جز متابعت همه قبایل عرب از خلیفه منتخب نبود^{۱۷}.

به هر حال، قریش که از روزگار ایلاف توانسته بود سیادت و برتری خود را بر غالب قبایل عرب تحمیل نماید، اینک در پی ادعای ابوبکر در سقیفه بنی ساعده توانست رهبری جامعه اسلامی را از آن خود سازد^{۱۸} و مسئله جانشینی پیامبر را به روش سیاسی و منطق قبیله ای به سود خود حل نماید^{۱۹}. برای کسی که سودای سیادت و زعامت قریش در سر داشت، طبیعی بود که پیشگامی انصار در سقیفه بنی ساعده، نوعی کنش وحدت شکنانه و غیر قابل توجیه جلوه کند. به همین سبب، ابوبکر به آنها یاد آور شد که قوم عرب، رهبری غیر قریشی را پذیرا نخواهد شد^{۲۰}. این نکته را عمر بن الخطاب هم در سقیفه به انصار گوشزد کرد که «قوم عرب هرگز راضی نخواهد شد که قدرت به شما واگذار شود»^{۲۱}. تاکید این دو بر مقبولیت عام قبیله ای، نه تنها جهت گیری‌های آنها را که خواهان سلطه قریش بر سایر قبایل عرب بودند آشکار می‌کرد بلکه این رویکرد، درست در نقطه مقابل سیره نبوی قرار داشت که خواهان کم رنگ شدن معیارهای قبیله ای به سود معیاری برتر به نام امت اسلامی بود^{۲۲}.

بی تردید، در نبود علی (ع) و بنی هاشم در سقیفه، شخصیت فردی ابو بکر در قیاس با سایر بازیگران- از جمله سعد بن عباد- و امتیاز او در سبقت در اسلام، مصاحبت با پیامبر، کهولت سن و بهره گیری کامل سیاسی از موقعیت‌ها- در جدال میان مهاجر و انصار و نیز اختلافات بین قبایل اوس و خزرج- در پیروزی او مدخلیت داشت^{۲۳}. او در غیاب رقبای هاشمی خود در سقیفه، توانست با

تاکید بر خویشاوندی با رسول خدا و انتساب به قریش، کفه را به سود خود سنگین کند و بامنطق قبیله ای، بارزترین تجلی عقل سیاسی عربی را در بیعت با خود تهییج نماید.^{۲۴}

بعدها دو تن از کاگردانان خلافت و مهره‌های کلیدی سقیفه، تلویحا به اشتباه خود در انحراف از اصل شورا در اسلام اعتراف کردند. ابو بکر در دیدار با علی(ع) جهت توجیه این نقصان، اذعان داشت که هرگونه درنگ و تأخیر در تصمیم‌گیری در روز سقیفه، می‌توانست حکومت را از چنگ قریش خارج سازد.^{۲۵} عمر نیز انتخاب ابو بکر را فلته (اقدامی شتاب آمیز و ناسنجیده) خواند و هشدار دارد که چنین شیوه ای دیگر تکرار نشود.^{۲۶}

واکنش‌های امام به تصمیم سقیفه

امام و تنی چند از بنی هاشم مشغول تغسیل و تکفین پیامبر بودند که خبر واقعه سقیفه در رسید. براء بن عازب انصاری که از انتخاب ابو بکر در سقیفه باخبر شده بود، خود را به محله بنی هاشم رساند و آنها را از این ماجرا باخبر کرد.^{۲۷} این خبر همچون صاعقه بر بنی هاشم فرود آمد و واکنش‌های مختلفی را برانگیخت. مخالفت‌ها عمدتاً حول سه محور بروز یافت: نخست، منزلت و موقعیت رهبر منتخب بود که به طایفه کوچک «تیم» تعلق داشت و تصور می‌رفت که این انتخاب به مثابه تزییع حقوق خاندان‌های بزرگ در امر رهبری امت اسلامی است. دو دیگر، شیوه انتخاب در سقیفه بود که شماری از شخصیت‌های برجسته نظیر: علی بن ابی طالب و عباس بن عبدالمطلب در آن اجتماع حاضر نبودند و در آن تصمیم مشارکتی نداشتند؛ سه دیگر اینکه هوداران علی(ع) - که نخستین حلقه تشیع را حول محور او سامان دارند - تنها آن حضرت را سزاوار جانشینی پیامبر می‌دانستند.^{۲۸}

شنیدن خبر انتخاب ابوبکر برای عباس بن عبدالمطلب چنان ناباورانه بود که از سر خشم و حیرت فریاد زد که «آنها کار خود را کردند»^{۲۹}. عتبه بن ابی لهب نیز که بر حق عشیره خود و برتری خویشان نزدیک پیامبر به جانشینی سخن می‌گفت، زبان به ملامت گردانندگان سقیفه گشود و به هجو آنها پرداخت اما علی بن ابی طالب(ع) او را از این کار باز داشت.^{۳۰} این اقدام به روشنی نشان می‌داد که امام نمی‌خواست رویداد سقیفه موجب برهم خوردن وحدت جامعه اسلامی شود.^{۳۱} با این حال، واقعه سقیفه برای آن حضرت هم غیر منتظره بود؛ زیرا اعتقاد داشت که او خلیفه شرعی و قانونی پیامبر است. این اعتقاد صرفاً بر خویشاندی با پیامبر مبتنی نبود، بلکه سبقت او در اسلام و آشنایی عمیق با قرآن و سیره پیامبر و برخورداری از صفات رهبری، نظیر: علم، شجاعت، درایت و

حکمت موجب تمایز و برتری او بر دیگران می‌شد.^{۳۲} به همین سبب، در نهج البلاغه شاهد مواضع متعددی از آن حضرت در نفی منطق سقیفه، خود داری از قیام علیه وضع موجود و نیز صبوری در راه حفظ وحدت جامعه اسلامی هستیم که به شرح آنها خواهیم پرداخت.

الف. نفی منطق سقیفه:

آنچه در سقیفه رخ داد و موجب بر آمدن ابو بکر بر اریکه خلافت شد یکی توسل او به «قریشی بودن» و دیگری احیای «سنت سیادت جاهلی» بود که به عنوان منطق خلیفه ساز قریش از چشم امام به دور نماند و هر دو را به چالش کشید. وقتی شنید که مهاجرین حاضر در سقیفه، با اتکاء به نسب قریشی به انتخاب ابو بکر روی آورده اند و مدعیان خزرجی را به حاشیه رانده اند، حکیمان به نفی این منطق پرداخت و گفت: احتجوا بالشجره و اضعوا الثمره^{۳۳}. این سخن گویای این معنا است که اگر مهاجرین توانسته اند برای استحقاق و صلاحیت خود در امر جانشینی پیامبر، به قریشی بودن استدلال کنند، بدانند که بنی هاشم ثمره درخت قریش است. یعنی اگر شرافتی برای قبیله قریش متصور است، بنی هاشم، طایفه برگزیده این قبیله می‌باشند. پس چگونه آنها شرافت خود را در انتساب به قریش جستجو کردند اما طایفه ممتاز قریش را که ثمره این قبیله محسوب می‌شود، ضایع کردند و نادیده گرفتند^{۳۴}؟

اعتراض امام، دو نکته کلیدی را در خود داشت؛ یکی اینکه اگر انتساب به قریش می‌تواند معیار صلاحیت افراد در امر خلافت و حکومت باشد، انتساب به بنی هاشم می‌تواند به طریق اولی موجب احراز این صلاحیت شود. چه، پیامبر از طایفه بنی هاشم بود که از حیث شرافت بر سایر طوایف قریش برتری داشت. دو دیگر اینکه چرا انتخاب سقیفه بدون حضور بنی هاشم به انجام رسید و تعجیل و شتابزدگی گردانندگان آن صحنه، بی حضور هاشمیان، وافی به کدام مقصود بود؟

تاکید ابو بکر و عمر در اجتماع سقیفه بر مفهوم قریشی بودن، صرفاً برای حذف مدعیان غیر قریشی بود که در تدارک جانشینی پیامبر بودند؛ به همین سبب ابو بکر و عمر صراحتاً اعلام کردند که چون پیامبر از میان قریش برخاسته است لذا قریش در امر جانشینی او سزاورتر است و قبایل عرب، حاضر به تمکین در برابر خلیفه غیر قریشی نخواهند شد.^{۳۵} همچنین، شتابزدگی آنها در تعیین جانشین پیامبر، بدون توجه به غیبت بنی هاشم در آن صحنه، صرفاً به سبب نگرانی از پیدایش رقیبی بود که به حیث شرافت و منزلت برتر، مانع از دستیابی آنها به خلافت شود و این همان نکته ای بود که بعدها ابو بکر

به آن اعتراف کرد و گفت « هر گونه تأخیر در تصمیم گیری آن روز می توانست قریش را از رسیدن به خلافت باز دارد.^{۳۶}»

زمانی که امام به مسجد برده شد تا با منتخب سقیفه بیعت کند، ضمن امتناع از این کار، با منطقی استوار به احتجاج با ابوبکر پرداخت و بار دیگر بر شیوه او در انتساب به پیامبر برای احراز صلاحیت در امر خلافت، خرده گرفت و منطق اصحاب سقیفه را به چالش کشید و خطاب به ابو بکر فرمود:

وان كنت بالشورى ملكت امورهم فكيف بهذا والمشىرون غيب؟

وان كنت بالقربى حججت خصيمهم فغيرك اولى بالنبي واقرب^{۳۷}

اگر با شورا، کار را به دست گرفتی، این چه شورایی بود که رأی دهندگان در آنجا غایب بودند؟ و اگر از راه خویشاوندی با پیامبر بر مدعیان، حجت آوردی، دیگران از تو به پیامبر نزدیکتر و سزاوارتر بودند. نکته دیگری که امام از آن به «بازگشت بلیه^{۳۸}» تعبیر می کرد و ابو بکر با تکیه بر همین مفهوم توانست در اجتماع سقیفه، ورق را به سود خود برگرداند احیای «سنت سیادت جاهلی» بود. این پرسش فراروی همه سقیفه پژوهان است که به راستی ابو بکر با توسل به کدام راهبر توانست در جدال و مفاخره میان انصار و مهاجرین حاضر در سقیفه، سیادت قریش را بر سایر رقیبان عملی سازد و آنها را به حاشیه براند؟ پاسخ به این پرسش در گرو فهم و شناخت سنت سیادت در عصر جاهلی است که ابو بکر توانست ماهرانه به احیای آن در سقیفه مبادرت ورزد و با توسل به آن، برتری قریش را به منصفه ظهور رساند.

این نکته قدری محتاج به توضیح است. قوم عرب در روزگار جاهلی، در سایه فرهنگ و سنی رشد کرده بود که مفهوم سیادت و شیخ سالاری را به خوبی می شناخت و حتی پس از ظهور اسلام، برخی از مفاهیم آن عصر، از جمله سیادت، را از یاد نبرده بود. به رغم تلاش های پیامبر در تغییر مبانی پیوندهای اجتماعی، جهت پیشبرد آرام جامعه قبیله ای به سوی امت واحده اسلامی، گویا مفاهیم سیاسی نظیر: سیادت، ریاست و شیخوخیت از حلق ذهن عرب زدوده نشد.

نظام سیادت قبیله ای بر سنت های پایداری تکیه داشت که اثرات وجودی آنها ضامن کارکرد مناسب آن نظام بود. همچنان که انتخاب سید قبیله در نشست رسمی شیوخ، در مجلس القبیله به انجام می رسید؛ انتخاب ابو بکر نیز به همان روال صورت پذیرفت و این سنت جاهلی در سقیفه باز تولید شد.

به این معنی که، تجمع در سقیفه که سمبل تجمع سنتی خزرجی‌ها برای حل و فصل امور بود، جایگزین تجمع در مجلس القبیله «نادی القبیله» جاهلی شد. این مکان که به طایفه بنو ساعده خزرجی تعلق داشت، فضای مسقفی بود که معمولا برای گردهمایی قبیله جهت شور و مشورت استفاده می‌شد^{۳۹} و از این حیث به مجلس القبیله جاهلی شباهت داشت.

در اجتماع سقیفه، عنصر شرافت که یکی از اصول اساسی در نظام سیادت جاهلی بود از چشم گرداندگان به دور نماند. ابوبکر و عمر با تاکید بر عنصر شرافت کوشیدند تا ادعای انصار را در امر جانشینی پیامبر بی اساس جلوه دهند. چه، شرافتی که قریش از عصر ایلاف برای خود تحصیل کرده بود و در عصر اسلامی با ظهور پیامبر در میان این قبیله دو چندان شده بود، جایی برای طرح ادعای انصار باقی نمی گذاشت. از این رو جاحظ بر این باور است که معیار شرافت همواره در اندیشه سیاسی عرب حضور داشته است^{۴۰}. شاه بیت گفتار ابو بکر در سقیفه این بود که قوم عرب پذیرای حاکمیت غیر قریشی نخواهد شد؛ زیرا قریش اشرف قوم عرب است و به حیث قرابت با پیامبر، به رهبری جامعه اسلامی سزاوار تر است^{۴۱}. عمر نیز با تکرار همین ادعا، قریش را اولیاء پیامبر خواند^{۴۲}. این تعبیر در فرهنگ قبیله ای، علاوه بر افاده پیوند خونی و نسبی، ناظر به ارث بری از شخص متوفی-حتی در جانشینی سیاسی او- نیز بود^{۴۳}.

عنصر شرافت که در سقیفه مورد تاکید ابو بکر قرار گرفت، گرچه از ابداعات و ابتکارات او نبود اما به استحاله مفهومی دچار شد. ابو بکر چون نمی خواست سیادت را به خاندان هایی از قریش، نظیر: بنو عبد مناف، بنو عبد الدار، بنو هاشم، بنو مخزوم و بنو عبد الشمس که پیش از اسلام این منصب را در مکه بر عهده داشتند، محدود نماید، با تاکید بر شرافت قریشی-به معنی عام- کوشید تا با استحاله مفهوم محدود «البیت جاهلی»^{۴۴}، تعریف نوین و موسعی را به فراخور همه ی شاخه‌ها و بطون قریش ارائه نماید. تعمیم معنای «البیت» به کل قبیله قریش، چیزی جز سیاست قبیله گرایی ابوبکر برای حذف رقیب مدنی غیر قریشی افاده نمی کرد؛ رقیبی که نمی توانست با قریش، به حیث شرافت مدنی و قرابت با رسول خدا، برابری کند. به دیگر سخن، اگر ابو بکر می‌خواست اقتدار منتخب سقیفه را از محدوده خاندان خویش فراتر بکشاند، بهترین شیوه ای که می‌توانست در پیش گیرد، این بود که مفهوم «البیت» را چنان وسعت بخشد که بتواند اقتدار سید قبیله را در عرصه ای فراخاندانی باز تولید نماید. این سیاست در راستای آرمان‌های طوایف کوچک تر قبیله قریش نیز بود که آرزو داشتند روزی

منصب سیادت از دست خاندان هایی که از دیر باز بر آن چنگ انداخته بودند خارج شود تا مردانی از میان خودشان بتوانند عهده دار آن شوند.^{۴۵}

با اینکه وراثت سیاسی در فرهنگ قبیله ای از اهمیت فراوانی برخوردار بود و نقش عمده ای را در تعیین حاکم قبیله ایفا می کرد اما عقلانیت سیاسی اقتضا می کرد که نباید از عامل مذهب در رسیدن به هدف غفلت شود. به همین سبب، ابو بکر خطاب به حاضران در سقیفه از نقش «السابقون الاولون» در همراهی با پیامبر، پایداری در ایمان، استقامت در برابر دشمنان و ایثار و فداکاری آنها در راه اسلام سخن گفت.^{۴۶} بی تردید، گذشته با شکوه جماعتی که ابو بکر از آنها سخن می گفت و خود او نیز به آنها تعلق داشت، موجب برتری آنها بر سایر گروه های سیاسی در دوره حیات پیامبر شده بود. اکنون در غیاب علی (ع) در سقیفه، ابو بکر به نمایندگی از این گروه می خواست همچنان برتری آنها در عصر پس از رسول خدا (ص) حفظ کند. این اندیشه جز از راه قیضه قدرت به سود مهاجرین میسر و ممکن نبود. در چنین شرایطی، «السابقون الاولون» که در میان گروه های مختلف، از موقعیت ممتازی برخوردار بودند، توانستند با عقب راندن بنو عبد الشمس که رهبری سنتی قریش را در دست داشتند، خود را به مرتبه «البيت» ارتقا دهند؛ مرتبه ای که با طراحی ابو بکر و دستیارانش در سقیفه، راه را برای انتخاب او جهت تصدی مقام خلافت هموار کرد. در این طرح- که چیزی جز باز تولید سنت سیادت جاهلی نبود- جایی برای عمل به توصیه های رسول خدا در امر جانشینی لحاظ نشد و توجهی به لزوم حضور همه عناصر سیاسی در انتخاب رهبر و جانشین پیامبر به عمل نیامد. به یک اعتبار، ظرافت این طرح و تسریع در عملیاتی شدن آن در سقیفه به گونه ای بود که در سایه باز تولید «سیادت» قبیله ای و احیای مفهوم «البيت» جاهلی، اولاً سیادت قریش را بر سایر قبایل عملی سازند و ثانیاً، جایگاه «السابقون الاولون» را به مرتبه «البيت»، ارتقا دهند تا ابو بکر به آسانی بتواند به عنوان سخنگوی کهنسال آنها در سقیفه، قدرت را فراچنگ آورد و مدعیان را به حاشیه براند.

ب. رد پیشنهاد ابو سفیان و صبوری در راه وحدت

رهبری سنتی مکه پس از مرگ ابو جهل مخزومی به ابو سفیان- از طایفه بنو عبد الشمس- رسید که تا فتح این شهر در سال هشتم هجری همچنان ادامه یافت.^{۴۷} فتح مکه، تضعیف موقعیت بنو عبد الشمس را به همراه نیاورد. چه، رسول خدا نه تنها ابو سفیان را از منصب سیادت قریش عزل نکرد، که در روز فتح مکه برای در هم شکستن مقاومت افرادی که سودای ایستادگی در برابر فاتحان

داشتند، اعلام نمود که هر کس به خانه ابو سفیان پناهنده شود در امان است^{۴۸}؛ تاکتیکی که بی تردید بر جایگاه و موقعیت ابو سفیان اثر گذاشت و بر منزلت اجتماعی و سیاسی او افزود^{۴۹}.

به گاه وفات پیامبر، ابو سفیان خارج از مدینه بود و در صحنه سقیفه و در جدال میان مهاجرین و انصار حضور نداشت؛ اما چنان نبود که بتوان او را در معادلات جدید سیاسی نادیده گرفت. چه، شخص او که با اشرافیت کهن قریش پیوند وثیقی داشت به آسانی حاضر به پذیرش رأی سقیفه در برکشیدن عنصری از طایفه کم شمار «بنوتیم» و نادیده انگاشتن بنو عبد الشمس نمی شد. از این رو به محض ورود به مدینه و خبردار شدن از ماجرای سقیفه، یگراست به محله بنی هاشم رفت و با صدای بلند فریاد زد: علی و عباس ذلیل شده کجایند^{۵۰}؟ سپس با موضعی شیطنت آمیز، به قصد تحریک امام علی، به او پیشنهاد کرد که حاضر است مدینه را در حمایت از وی پر از سواره و پیاده کند. امام پیشنهاد او را رد کرد^{۵۱} و گفت به خدا قسم هدفی جز برپایی فتنه نداری. مرا به نصیحت تو حاجتی نیست^{۵۲}. خطبه پنجم نهج البلاغه، موضع آشکار امام را نسبت به پیشنهاد ابو سفیان در خود منعکس می‌کند: ایها الناس، شقوا امواج الفتن بسفن النجاه، و عرجوا عن طریق المنافره، و ضعوا عن تیجان المفاخره، افلح من نهض بجناح، او استسلم فأراح، هذا ماء آجن و لقمه یغص بها أكلها و مجتني الثمره لغیر وقت ایناعها، كالزارع بغیر ارضه. فان اقل یقولوا حرص علی الملك و ان اسکت یقولوا جزع من الموت، هیهات بعد اللتیا والتی، والله لأبن ابی طالب أنس بالموت من الطفل بثدی امه، بل اندمجت علی مکنون علم لو بحت به لأضطربتم اضطراب الارشیه فی الطوی البعیده^{۵۳}.

در این خطبه، امام به چند نکته کلیدی اشاره می‌کنند: نخست، مردم را از ورود به فتنه و آشوب برحذر می‌دارند و تلویحا پیشنهاد ابوسفیان را شیطنت آمیز و تفرقه انگیز می‌دانند (افلح من نهض بجناح)، سپس خلافت را برای غاصبان، آبی گندیده و لقمه ای گلوگیر می‌شمارند (هذا ماء آجن و لقمه یغص بها أكلها) و عدم اهتمام به قیام علیه وضع موجود را تعبیر به رازی می‌کنند که مردم از شنیدن آن ناتوانند (بل اندمجت علی مکنون علم لو بحت به لأضطربتم اضطراب الارشیه فی الطوی البعیده).

امام در موضع دیگری از نهج البلاغه، آشکارا از ایستار خود نسبت به شرایط موجود سخن می‌گویند و صبری را گزینه ای مناسب می‌شمارند. طفقت ارتأی بین ان اصول بید جنذاء او اصبر علی طخیه عمیاء... فرأیت ان الصبر علی هاتا احجی، فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی^{۵۴}. من مدتی با

خود اندیشیدم که آیا با دست بریده برخیزم، یا اینکه صبوری پیشه کنم؟ سپس دریافتم که صبوری شایسته تر است. پس صبر کردم؛ در حالی که خار در چشم و استخوان در حلقومم بود.

امام با اینکه خود را در جانشینی پیامبر، شایسته تر از دیگران می‌شمرد و محور سنگ آسیاب خلافت به حساب می‌آورد^{۵۵} اما همچنان صبوری برای حفظ وحدت جامعه اسلامی را شیوه ای مناسب می‌داند و به صراحت اظهار می‌دارد: «لأسلمن ماسلمت امور المسلمین و لم یکن جورا الا علی خاصه»^{۵۶} تا وقتی که امور مسلمین به نیکی سپری می‌شود و تنها بر شخص من ستم می‌رود، همچنان راه صبوری در پیش خواهیم گرفت.

مواضع امام، نشان از این داشت که آن حضرت با اینکه منطق سقیفه را مردود می‌دانست اما به حیث حفظ وحدت جامعه اسلامی و پاسداری از میراث پیامبر اسلام، هوشمندانه از شیوه‌های تفرقه افکنانه دوری می‌گزید تا دستاویزی برای دشمنان اسلام جهت سوء استفاده از وضع موجود پدید نیاید و اصل دین و کیان اسلام از هرگونه آسیبی در امان بماند.

نتیجه گیری

کنش عجولانه انصار خزرچی در سقیفه بنی ساعده برای تعیین سرنوشت رهبری جامعه اسلامی در روز رحلت پیامبر، فرصت مناسبی برای ابو بکر فراهم کرد تا با حضور در آن صحنه، خود را منادی وحدت امت اسلامی بخواند؛ وحدتی که به ظاهر با پیشگامی انصار و طرح مدیریت دوگانه «منا امیر و منکم امیر» مورد تهدید قرار گرفته بود. ابو بکر با بهره گیری از شرایط حاکم بر سقیفه، در غیاب بزرگان بنی هاشم، با نقل خبر واحد «الائمه من قریش» و نیز «قدموا قریشا و لاتقدموها» در گام نخست به حذف رقیب غیر قریشی خود مبادرت ورزید و سپس با تعمیم مفهوم سیادت به کل قبیله قریش، این امتیاز را از انحصار خاندان‌های معروف قریش نظیر: بنو عبد مناف، بنو عبد الدار، بنو هاشم، بنو مخزوم و بنو عبد الشمس که پیش از اسلام عهده دار این منصب بودند خارج کرد و آنگاه جایگاه «السابقون الاولون» را که خود در شمار آنها قرار داشت به مرتبه «اللبیت» ارتقا بخشید تا از این رهگذر، به دفع رقیبان توفیق یابد و ردای خلافت را بر اندام خود بپوشاند.

ماجرای سقیفه در حالی پایان یافت که دستاوردهای آن بر مبنای آرمان پیامبر در سوق دادن ارزش‌های قبیله‌ای به سمت اعتقادات و حیانی نبود و انتخاب ابوبکر نشان از تداوم نقش ارزش‌ها و سنت‌های قبیله‌ای در حلق ذهن قوم عرب داشت.

مواضع امام در جای جای نهج البلاغه حاکی از آن است که اولاً، منطق حاکم بر سقیفه چیزی جز باز تولید سیادت جاهلی نبود و ثانیاً، در احتجاج با ابو بکر، ضمن محق و برتر شمردن خود در امر رهبری جامعه اسلامی، یاد آور شدند که تاکید گردانندگان سقیفه بر مفهوم سیادت قریش و انتساب به پیامبر، به حیث وجود افراد اقرب به آن حضرت، فاقد روایی است و تصمیم آنها نیز در غیاب «مشیرون» اتخاذ شده است. باین حال، درایت آن حضرت اقتضا می‌کرد که برای حفظ وحدت جامعه اسلامی و دفع خطرات احتمالی، به راهبرد صبوری روی آورند و سیاست اتحاد-انتقاد را در پیش گیرند.

یاد داشت ها:

- ^۱ - ابن ابی الحدید، عبد الحمید، شرح نهج البلاغه، تصحیح محمد ابو الفضل ابراهیم، قاهره: دار احیاء الکتب العربیه، ۱۹۵۹، ج ۶، ص ۱۷۹.
- ^۲ - ابن هشام، عبد الملک، السیره النبویه، تحقیق مصطفی السقا و آخرون، بیروت: دار الخبر، ۱۴۱۶، ج ۴، ص ۲۲۸؛ ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، الامامه و السیاسه، تحقیق طه محمد الزینی، بیروت: دارالمعرفه، بی تا، ج ۱، ص ۱۲.
- ^۳ - علم الهدی کاشانی، محمد بن فیض، معادن الحکمه فی مکاتب الائمہ، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۴، ج ۱، صص ۱۵۲-۱۵۳.
- ^۴ - ابن قدامه، عبد الدین احمد، الاستبصار فی نسب الصحابه من الانصار، تحقیق علی نویهض، بیروت: دار الفکر، ۱۹۷۱، صص ۹۳-۹۵.
- ^۵ - Madelung, W., *The Succession to Muhammad*, Cambridge: Cambridge University Press, 1997, P. 32.
- ^۶ - زرگری نژاد، غلامحسین، «ژرفا و بن مایه های سقیفه»، اسلام در ایران: بررسی تاریخی، قم: دفتر نشر معارف، ۱۳۸۴، ص ۸۱.
- ^۷ - ابن هشام، همان، ج ۴، ص ۲۳۲؛ ابن عبد ربه، احمد بن محمد، العقد الفرید، تصحیح احمد امینی و آخرون، قاهره: مکتبه التجاریه الکبری، ۱۹۶۵، ج ۶، ص ۲۵۷.
- ^۸ - ابن ابی الحدید، همان، ج ۶، ص ۷؛ ابن عبد ربه، همان، ج ۶، ص ۲۵۷.
- ^۹ - دینوری، دینوری، احمد بن داوود، اخبار الطوال، تصحیح عبد المنعم عامر، قاهره: دار احیاء الکتب العربی، ۱۹۶۰، ص ۱۵۷.
- ^{۱۰} - مظفر، محمد رضا، ماجرای سقیفه، ترجمه غلامرضا سعیدی، تهران: بی تا، ۱۳۴۷، ص ۲۱۲.
- ^{۱۱} - ابن قتیبه، همان، ج ۱، ص ۱۵؛ ماوردی، ابو الحسن علی، احکام السلطانیه، بیروت: دار الفکر، بی تا، ص ۶.
- ^{۱۲} - بیضون، ابراهیم، الحجاز و الدوله الاسلامیه، بیروت: مؤسسه الجامعیه للدراسات و النشر و التوزیع، ۱۴۰۳، ۱۲۲؛ مؤنس، حسین، تاریخ قریش، قاهره: دار مناهل، ۱۴۲۳، ص ۵۹۸؛ حسین، طه، شیخین، ترجمه مصطفی جباری، تهران: نشر نی، ۱۳۸۱، ص ۳۵.
- ^{۱۳} - طبری، محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، تحقیق ابو الفضل ابراهیم، بیروت: روائع التراث العربی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۲۲۰.
- ^{۱۴} - ماوردی، همان، ص ۶؛ دیاربکری، حسین بن محمد، تاریخ الخمیسی فی احوال انفس نفیس، قاهره: مطبعه الوهبیه، ۱۲۸۳، ج ۲، ص ۲۰۰.

- ۱۵- طبری، همان، ج ۳، ص ۲۰۵؛ ابن هشام، همان، ج ۴، ص ۲۳۰؛ جاحظ، عمرو بن بحر، العثمانیه، تحقیق عبد السلام محمد هارون، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۹۹۱، صص ۲۰۰-۲۰۱.
- 16 - Donner, F., *The Early Islamic Conquests*, Princeton: University of Princeton Press, 1981, P.83
- 17 - Madelung, *ibid*, P.31; Donner, *ibid*, P.83
- ۱۸- بیضون، همان، ص ۱۲۱.
- ۱۹- جابری، محمد عابد، *عقل سیاسی در اسلام*، ترجمه عبد الرضا سواری، تهران: گام نو، ۱۳۸۴، ص ۲۲۴.
- ۲۰- ابن هشام، همان، ج ۴، ص ۲۳۰؛ جاحظ، همان، ص ۲۰۰-۲۰۱.
- ۲۱- طبری، ۱۳۸۷ همان، ج ۳، ص ۲۲۰؛ ابن قتیبه، همان، ج ۱، ص ۱۵.
- ۲۲- علایلی، عبد الله، *برترین هدف در برترین نهاد*، ترجمه محمد مهدی جعفری، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴، ج ۲، صص ۵۱-۵۲.
- ۲۳- قائدان، اصغر، *تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب*، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۶، ص ۴۵؛ عسکری، مرتضی، *سقیفه*، ترجمه مهدی دشتی، تهران: نشر کنگره، ۱۳۷۹، ص ۵۰.
- ۲۴- جابری، همان، ص ۲۱۶.
- ۲۵- ابن العبری، غریغوریوس، *تاریخ مختصر الدول*، قاهره: دار الافاق العربیه، ۱۴۰۱، ص ۹۹.
- ۲۶- ابن هشام، همان، ج ۴، ص ۲۳۰؛ حلبی، علی بن برهان الدین، *سیره الحلبیه*، قاهره: مطبعه مصطفی البابی الحلبی، ۱۳۶۴، ج ۳، ص ۴۹۰.
- ۲۷- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، *تاریخ الیعقوبی*، تحقیق عبد الامیر مهنا، بیروت: مؤسسه الاعلمی، للمطبوعات، ۱۴۱۳، ج ۲، ص ۱۲۴.
- ۲۸- مسعودی، علی بن حسین (۱۹۴۸)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقیق محی الدین عبد الحمید، قاهره: مطبعه السعاده، ۱۹۴۸، ج ۲، ص ۳۰۷؛ صدوق، ابو جعفر محمد بن علی (بی تا)، *النخصال*، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران: مکتبه الصدوق، بی تا، صص ۴۶۱-۴۶۵؛ یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۱۲۴؛ مفید، محمد بن نعمان، *کتاب الجمل*، ترجمه محمود مهدی دامغانی، تهران: نشر نی، ۱۳۶۷، ص ۵۸.
- ۲۹- یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۱۲۴.
- ۳۰- همان جا.
- ۳۱- بیضون، ابراهیم، *رفتار سیاسی امام علی در آینه تاریخ*، ترجمه علی اصغر محمدی سیجانی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۹، ص ۳۳.
- ۳۲- همان، صص ۳۳-۳۴.
- ۳۳- *نهج البلاغه*، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴، خطبه ۶۷.
- ۳۴- ابن ابی الحدید، همان، ج ۶، ص ۱۷۹؛ مظفر، همان، ص ۱۳۴.

- ۳۵- ابن هشام، همان، ج ۴، ص ۲۳۰؛ طبری، همان، ج ۳، ص ۲۲۰.
- ۳۶- ابن العبری، همان، ص ۹۹.
- ۳۷- نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۹۰.
- ۳۸- «الا وان بلیتکم عادت کهبیتها یوم بعث الله نبیه» (نهج البلاغه، خطبه ۱۶).
- ۳۹- ابن شبه، عمر، تاریخ المدینه المنوره، تحقیق فهیم محمد شلتوت، بیروت: دار التراث، ۱۹۹۰، ج ۱، ص ۷۲؛ حموی، یاقوت بن عبد الله، معجم البلدان، بیروت: دار صادر، بی تا، ج ۳، ص ۲۲۸.
- ۴۰- جاحظ، همان، ص ۲۰۱.
- ۴۱- طبری، همان، ج ۳، ص ۲۲۰.
- ۴۲- همان جا
- ۴۳- الفراء، یحیی بن زیاد، معانی القرآن، تحقیق احمد یوسف نجاتی، قاهره: دار المصریه، ۱۹۸۰، ج ۲، ص ۱۶۱؛ قرطبی، محمد بن احمد، الجامع لأحكام القرآن، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۹۸۸، ج ۴، ص ۱۶۶.
- ۴۴- منابع نسب شناختی، اصطلاح «البیت» را که صورت اختصار یافته اهل البیت است بر طایفه ای از یک قبیله اطلاق می کنند که شیوخ و سادات قبیله از میان آن طایفه برخاسته باشند (ابن حزم، علی بن احمد، جمهره انساب العرب، تحقیق عبد السلام محمد هارون، قاهره: دار المعارف، ۱۹۶۲، ص ۲۹۳). بر همین اساس، ابن کلبی و ابن حزم اندلسی با عنایت به فرزندان قصی بن کلاب که طوایف مختلفی را در درون قریش پدید آوردند، مفهوم «البیت» را برای بنو عبدمناف به کار می گیرند تا نشان دهند که سادات و شیوخ قریش از میان این طایفه بر می خاسته اند (ابن کلبی، هشام بن محمد، جمهره النسب، تحقیق ناجی حسن، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۶، ص ۱۵۶ و ۱۶۶؛ ابن حزم، همان، ص ۱۴).
- ۴۵- ابن ابی الحدید، همان، ج ۴، ص ۵۸.
- ۴۶- طبری، همان، ج ۳، صص ۲۱۹-۲۲۰.
- 47 - Watt, M., *Muhammad at Mecca*, Oxford: Oxford University Press, 1972, P.92
- ۴۸- ابن هشام، همان، ج ۴، ص ۳۷.
- ۴۹- ابن خیاط، خلیفه، تاریخ خلیفه بن خیاط، تحقیق سهیل زکار، قاهره: دار النشر، ۱۹۶۷، ج ۱، ص ۷۲؛ ابن حبیب، محمد، المحبر، حیدر آباد دکن: دائره المعارف العثمانیه، ۱۹۴۲، ص ۱۲۵؛ مقریزی، احمد بن علی، النزاع و التخاصم فیما بین امیه و بنی هاشم، قاهره: مکتبه الازهرام، ۱۹۳۷، ص ۴۷.
- ۵۰- طبری، همان، ج ۳، ص ۲۰۹؛ ابن ابی الحدید، عبدالحمید، جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ترجمه و تصحیح دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۱۵۴.

- ۵۱- ابن بکار، زبیر، *جمهره نسب قریش*، تصحیح محمد شاکر، قاهره: بی نا، ۱۳۸۶، ص ۵۰۶؛ ابن اثیر، عز الدین علی، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دار صادر، ۱۹۶۵، ج ۲، ص ۳۲۶؛ منهاج، ابراهیم، *خلافت و امامت*، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۴، ص ۴۴.
- ۵۲- طبری، همان، ج ۳، ص ۲۰۹.
- ۵۳- نهج البلاغه، خطبه ۵.
- ۵۴- همان، خطبه ۳.
- ۵۵- همان جا
- ۵۶- همان، خطبه ۷۴.